

قضیه بتّیه و غیربتّیه

محمدباقر ملکیان*

چکیده

یکی از تقسیمات قضیه - که در برخی از کتاب‌های فلسفی و منطقی متأخرین مطرح شده - تقسیم قضیه به بتّیه و غیربتّیه است. هریک از این دو قسم - به‌ویژه قضیه غیربتّیه - دارای احکامی است که می‌توان از آن‌ها در حل پاره‌ای از مشکلات منطقی و فلسفه بهره برد. تا پیش از جعل این اصطلاح، آن مشکلات به آسانی حل نمی‌شد، اما با توجه به این‌گونه از قضایا، راه‌حل آسانی برای این مشکلات پدید آمد. البته خود این قسم از قضیه با چالش‌هایی روبه‌رو شده که در این مقاله پس از بررسی مفهوم و نیز حقیقت این‌گونه قضایا، به این مسائل نیز پرداخته شده است. در ضمن این بررسی، ناگزیر پای برخی دیگر از قضایا، مانند شرطیه، مشروطه و حقیقه نیز به مقاله باز شده است تا تفاوت قضیه غیربتّیه با آن‌ها روشن شود.

کلیدواژه‌ها

قضیه بتّیه، قضیه غیربتّیه، قضیه شرطیه، قضیه مشروطه، قضیه مفروضه، قضیه حقیقه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* سطح چهار حوزه علمیه قم و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مقدمه

قضیه بتیه، قضیه حقیقیه‌ای است که در آن بر امر محقق‌ی حکم شده و قضیه غیربتیه، قضیه حقیقیه‌ای است که در آن بر امر معدوم و ممتنع حکم شده است.

۱. مفهوم‌شناسی قضیه بتیه و غیربتیه

بتّ در لغت به معنای قطع است (فراهیدی، ۱۹۸۰، ج ۸، ص ۱۰۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ص ۱۰۲). از آنجا که موضوع در قضیه بتیه دارای افراد محقق و قطعی است، آن را بتیه می‌خوانند، مانند «انسان حیوان است»؛ برخلاف قضیه غیربتیه که افراد موضوع آن، غیر محقق‌اند، مانند «از معدوم مطلق خبر داده نمی‌شود».

اصطلاح «بتیه» گاهی به معنای «قضیه حملیه» در برابر شرطیه به کار رفته است (حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۷-۴۲۳؛ همو، ۱۳۸۵، ص ۹۶)؛ زیرا در قضیه حملیه به نحو بتّ و قطع بر موضوع حکم می‌کنیم، اما در شرطیه به نحو شرط و تعلیق. از این رو، گاهی در آثار پیشینیان از قضیه حملیه با تعبیر «جزمیه» نیز یاد شده و در توضیح آن گفته‌اند در جزمیه‌ها، برخلاف شرطیه‌ها، به نحو بتّ حکم می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۵۶). در این مقاله، این معنای از «بتیه» مراد نیست، بلکه بتیه مورد نظر ما، همان معنایی بود که به اجمال گفته شد.

در سخنان فیلسوفان و منطق‌دانان، از قضیه بتیه و غیربتیه مورد نظر در این مقاله با نام‌های دیگری مانند «قضیه محققه و مفروضه» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۴، ص ۵۴۳) و «هلیه بتیه و غیربتیه» (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴) یاد شده است. برخی نیز، قضیه غیربتیه را «عقد غیربتی» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۴۴) و «قضیه تقدیری» (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴) خوانده‌اند.

علت نام‌گذاری این دو قضیه به «هلیه بتیه و غیربتیه»، آن است که چون هر قضیه حملیه‌ای در واقع پاسخی به «مطلب هل» است، از این رو از قضیه به هلیه یاد شده است. اما وجه «فرضیه»، «مفروضه» و «تقدیری» نامیدن قضیه غیربتیه این است که چون در قضایای غیربتیه، باید وجود موضوع، فرض و تقدیر گرفته شود و سپس بر آن حکم شود، این قضیه بدین نام‌ها خوانده می‌شود.

۲. اهمیت و پیشینه «قضیه بتیه و غیر بتیه»

اگر به خاستگاه پیدایش این تقسیم توجه کنیم، اهمیت آن روشن می‌شود. گفتنی است که این تقسیم حاصل تأملات فلسفی است و در کتاب‌های فلسفی درباره قضیه بتیه و غیر بتیه بررسی موشکافانه‌ای انجام شده است؛ ولی این تقسیم در آثار منطقی یا اصلاً مطرح نشده و یا اگر مطرح شده، ریشه در تأملات فیلسوفان دارد. خاستگاه پیدایش این تقسیم، وجود گزاره‌هایی بود که موضوع آن‌ها، نه تنها موجود نبود، بلکه ممتنع بود و این گونه قضایا، مشکلات فلسفی را به دنبال داشت؛ برای نمونه: ۱. آیا قضیه «اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است» - که آن را اولی الاوائل دانسته و تصدیق به آن را پیش از هر تصدیق دیگر ضروری می‌دانند - قضیه‌ای حملیه است یا شرطیه؟ ۲. اگر این گونه قضایا حملیه هستند، صدق آن‌ها با توجه به معدوم بودن موضوعشان چگونه توجیه می‌شود؟ ۳. اساساً این گونه حملیه‌ها از چه نوع واقعیتی خبر می‌دهند؟ ۴. صدق و کذب این گونه قضایا در مطابقت با چه واقعیتی احراز می‌شود؟

کشف قضیه غیر بتیه، برخی مشکلات موجود در فلسفه را حل کرده است؛ از جمله مشکلی که درباره مسئله فلسفی «المعدوم المطلق لایخبر عنه» مطرح شده و آن مشکل این بود که خود این قضیه از معدوم مطلق خبر می‌دهد و از سوی دیگر، محتوای این قضیه، نفی امکان خبر از معدوم مطلق است. این خود متناقض بودن این قضیه را نشان می‌دهد.

پیش از کشف قضیه غیر بتیه برای پاسخ به این مشکل تلاش‌هایی شده بود. ابن سینا (۱۴۰۴، ص ۳۲-۳۳) و دیگران چندین پاسخ به آن داده بودند، اما از دیدگاه صدرالدین شیرازی، عقل انسان برای هر چیزی، حتی برای امور مستحیل، مانند معدوم مطلق، اجتماع نقیضین و شریک باری، مفهوم و عنوانی تصور می‌کند و بر آن مفاهیم، احکامی مناسب آن‌ها را حمل می‌کند و قضایایی موجه به نحو «هلیه غیر بتیه» می‌سازد. پس درباره موضوعات این قضایا، از آن جهت که مفهومی در عقل‌اند و بهره‌ای از ثبوت دارند، عناوینی همانند شیء، ممکن و علم صادق است و از این روست که حکم بر آن‌ها درست است. نیز از این جهت که این دست از موضوعات، عناوین برای اموری هستند که هیچ حقیقتی در خارج نداشته و باطل هستند، می‌توان بر آن‌ها

حکم به امتناع کرد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۳۹). با بهره‌گیری از سخن ملاصدرا، می‌توان درباره قضایای غیربیتیه ادعا کرد که عقل آدمی برای معدوم مطلق عنوانی تصور می‌کند و بر آن عنوان به‌مثابه آینهٔ مصادیق فرضی، حکم می‌کند.

پیدایش عنوان «غیربیتیه» در راستای اشاره به این‌گونه گزاره‌ها و احکام آن‌هاست. اما اینکه مبتکر این اصطلاح کیست، به‌صورت قطعی نمی‌توان ادعایی کرد. این اصطلاح صریحاً در آثار میرداماد و سپس در آثار شاگردش، صدرالدین شیرازی آمده و پس از او، شارحان حکمت متعالیه هم این اصطلاح را به‌کار گرفته‌اند. باوجود اینکه میرداماد نخستین منطقدانی است که به این اصطلاح تصریح دارد، اما خود او می‌گوید: «بعضی گمان کرده‌اند قضیه غیربیتیه به شرطیه باز می‌گردد» (میرداماد، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۴) و از این سخن به‌راحتی می‌توان استنباط کرد که کسانی هم‌عصر یا مقدم بر میرداماد، به «قضیه غیربیتیه» پرداخته بودند، اما این بدان معنا نیست که لزوماً اصطلاح قضیه غیربیتیه، پیش از میرداماد به‌کار رفته باشد، بلکه چه‌بسا کسانی که درباره این قضایا تأمل کرده‌اند، محتوا و مفاد این اصطلاح را مطرح کرده، ولی تأملات آن‌ها را ذیل این نام و تعبیر نیاورده باشند.

به‌هرحال، گفتار مفصل درباره قضیه بیتیه و غیربیتیه را صدرالدین شیرازی (۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۳۹ و ۳۱۲-۳۱۴ و ۳۴۷؛ ج ۷، ص ۶۷؛ همو، ۱۳۶۲، ص ۲۵۳)، ملاعلی نوری در تعلیقه بر اسفار (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۳۹)، ملاهادی سبزواری (۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۹۴)، شهید مطهری (۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۶۶ به بعد)، علامه طباطبایی (۱۴۲۲، ص ۱۳۲؛ همو، ۱۴۱۶، ص ۱۴۴)، مهدی حائری یزدی (۱۳۸۴، ص ۴۱۷-۴۲۰؛ همو، ۱۳۸۵، ص ۹۸ به بعد) و آیت‌اله جوادی آملی (۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۳، ص ۳۸۷ به بعد؛ ج ۱، بخش ۴، ص ۲۵۹ به بعد) مطرح کرده‌اند.

۳. حقیقت قضیه بیتیه و غیربیتیه

پیش از هر چیز باید یادآور شویم که بیشترین و مهم‌ترین مباحث درباره قضایای بیتیه و غیربیتیه، ویژه قضیه غیربیتیه است و تنها اندکی از مباحث، مانند بحث تعاریف، ناظر به هر دو قسم است.

برای رسیدن به حقیقت این گونه قضایا، نخست باید به تعاریف ارائه شده درباره آن‌ها پرداخت. با مراجعه به کتاب‌های فلسفی می‌توان برای قضیه بتیه و غیربتیه تعاریفی یافت که برخی از آن‌ها بدین قرارند:

۱. برخی‌ها قضیه غیربتیه را قضیه‌ای دانسته‌اند که موضوعش امر ممتنعی است؛ یعنی در این گونه قضیه، بر امر ممتنع حکم می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۲؛ مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۶۶). در مقابل، قضیه بتیه قضیه‌ای معرفی شده که حکم در آن، روی افراد واقعی - خواه واقعی محقق و خواه واقعی مقدر - می‌رود (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۶۶). براساس این تعریف، قضیه غیربتیه درباره امور ممتنع، و قضیه بتیه درباره امور ممکن حکم می‌کند؛ خواه این امور ممکن موجود باشند، خواه مقدر یا مفروض.

۲. برخی دیگر، قضیه غیربتیه را به قضیه‌ای دارای موضوع معدوم تعریف کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۳، ص ۳۸۵). در برابر آن، قضیه بتیه را قضیه‌ای دانستند که موضوعش امر موجودی است. از این رو گفته‌اند: قضیه بتیه قضیه‌ای است که موضوعش دارای افراد محقق هست که عنوان موضوع بر آن‌ها صدق می‌کند (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴؛ طباطبایی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۲)؛ ولی از آنجا که معدوم دو گونه است: معدوم ممکن و معدوم ممتنع؛ پس این تعریف از قضایای غیربتیه، هم قضایایی درباره ممتنعات مانند «اجتماع نقیضین محال است» را دربر می‌گیرد و هم قضایایی درباره ممکنات معدوم مانند «دریای جیوه فلان است».

۳. برخی نیز، قضیه غیربتیه را به قضیه‌ای که افراد موضوعش، تقدیری و غیرمحقق هستند، تعریف کرده‌اند (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴؛ طباطبایی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۲). همین تعریف با اندکی تفاوت، در کلام میرداماد آمده است (میرداماد، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۴-۴۵). در مقابل، قضیه بتیه به قضیه‌ای تعریف شده است که نیازمند فرض ذهن نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۴، ص ۵۴۳).

تعاریف سوم که در آن‌ها سخن از تقدیر و فرض افراد موضوع به میان آمده است، در ظاهر با تعاریف دوم که در آن‌ها سخنی از فرض نبود، متفاوت به نظر می‌رسند، اما با کمی دقت روشن می‌شود این تعاریف با تعاریف دوم متفاوت نیستند؛ زیرا فرض یا عدم فرض وجود برای موضوع

- در تعریف سوم - تعبیر دیگری از داشتن یا نداشتن فرد واقعی و محقق - در تعریف سوم - است. به سخن دیگر، وقتی در قضیه غیربثیه بر موضوعی حکم می‌شود که باید برای افرادش، فرض وجود کرد، معنایش این خواهد شد که موضوع قضیه غیربثیه، فرد محقق و واقعی در خارج ندارد؛ یعنی قضیه غیربثیه موضوعش امر معدومی است؛ پس تعاریف سوم را می‌توان در تعاریف دوم گنجانید و تعاریف جدیدی ندانست. بنابراین، تنها با دو گونه تعریف روبه‌رو هستیم. براساس تعریف نخست، گستره قضیه غیربثیه محدود به قضایایی درباره ممتنعات می‌شود؛ درحالی‌که طبق تعاریف دوم، این گستره فراخ‌تر می‌شود و هر امر معدومی را - چه ممتنع و چه ممکن معدوم - دربرمی‌گیرد.

شاید کسی ادعا کند که هرچند این دو تعریف به لحاظ قلمرو و مصادیق متفاوت‌اند، یعنی تعریف دوم اعم از اول است، اما اگر به مثال‌های ارائه شده برای قضیه غیربثیه توجه کنیم، می‌یابیم که باید تعریف اول را ترجیح دهیم؛ زیرا معمولاً در سخنان فیلسوفان و منطق‌دانان برای قضیه غیربثیه به امور ممتنع مانند «اجتماع نقیضین ممتنع است»، «شریک باری محال است»، «خلأ معدوم است»، مثال زده‌اند (میرداماد، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۴؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۲؛ سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴). پس با توجه به این مثال‌ها، باید تعاریف دوم را کنار گذاشت و قضایای غیربثیه را محدود به ممتنعات کرد. در برابر این ادعا می‌توان گفت: تعاریف مقدم بر مثال هستند؛ زیرا معیار شناسایی خود تعاریف‌اند و نه مثال‌ها. پس براساس مثال‌ها نمی‌توان داوری قطعی کرد و تعریف محدود و مضیق را درست و تعریف عام را نادرست دانست. باید در خود تعاریف دقت کرد. با توجه به اینکه: اولاً، موضوع قضیه غیربثیه - طبق هر دو تعریف - تحقق ندارد و باید برای موضوع آن افرادی فرض کنیم تا بر آن‌ها حکم کنیم؛ ثانیاً، فرد فرضی، هم برای ممتنع قابل تصور است و هم برای ممکن معدوم؛ پس قضیه غیربثیه را تعریفی عام می‌کنیم؛ به این صورت که «قضیه غیربثیه، قضیه‌ای است که موضوع آن امر «معدوم ممکن» یا «ممتنع» است. از این‌رو، تنها با فرض وجود افراد برای موضوعش، می‌توان در آن حکمی کرد».

اکنون برای کشف بهتر حقیقت این قضیه، به پرسش‌هایی درباره آن پاسخ می‌دهیم.

۴. شرطیه یا حملیه بودن قضیه غیربتیه

از آنجا که موضوع قضیه غیربتیه، امری غیرمحقق است و حکم در آن، بر فرض وجود موضوع استوار می‌شود و فرض نوعی شرط است، این احتمال رخ می‌نماید که قضیه غیربتیه نوعی شرطیه شمرده شود؛ به ویژه اگر این سخن صدرالمتألهین را که: «قضایای غیربتیه مساوق با شرطیه‌اند» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۴) و یا سخن ملاهادی سبزواری را که: «قضایای غیربتیه در قوه شرطیه‌اند» (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴) در نظر بگیریم، احتمال یادشده در ذهن تقویت می‌شود. از این رو، آیت‌اله جوادی آملی ادعا کرده که بعضی این‌گونه سخنان را دستمایه قرار داده‌اند تا صراحتاً قضیه غیربتیه را به شرطیه ارجاع دهند (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۴، ص ۲۶۰). سخن آیت‌اله جوادی آملی ناظر به کلام مهدی حائری یزدی است. حائری یزدی ارجاع قضیه غیربتیه به شرطیه را گام نخست صدرالدین شیرازی می‌داند که از اتفاق نه تنها در صورت با منطق جدید هماهنگ است، بلکه از منطق جدید نیز پیشی گرفته است. به باور وی، در این گام، آخرین مرحله تحلیلی فلسفه جدید و نخستین مرحله تحقیقات فلسفه اسلامی وحدت می‌یابند؛ اما در گام دوم فلسفه اسلامی پیشی می‌گیرد و میان منطق جدید و دیدگاه ملاصدرا فاصله می‌افتد. صدرا با انتخاب نام «حملیات غیربتی» هم گام اول، یعنی تأویل حملیه به شرطیه را می‌رساند و هم گام دوم را استوار می‌سازد که به واسطه نبودن دلایل عقلی، حملی را به شرط مبدل نمی‌کند (حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۸-۴۱۹). ایشان در جای دیگر مدعی می‌شود صدرالدین شیرازی غیربتیه را نه حملی می‌داند و نه شرطی. حملیه نیست؛ زیرا در حملیه‌ها، برخلاف غیربتیه، به نحو قطعی، بر موضوع حکم می‌شود. شرطیه هم نیست؛ چون در شرطیه، شرط به نسبت بین مقدم و تالی برمی‌گردد، اما در غیربتیه به خود موضوع (حائری یزدی، ۱۳۸۵، ص ۹۸؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷).

۵. قضیه مفروضه بودن قضیه غیربسته

در برابر این ادعاهای آقای حائری، آیت‌اله جوادی آملی، از شارحان صدر، ارجاع غیربسته به شرطیه را نمی‌پذیرد و غیربسته را همچنان حمله می‌داند و میان حملی و شرطی چنان تفاوتی می‌بیند که نمی‌توان اولی را مساوق دومی قرار داد. وی تعبیر مساوقت لایته با شرطیه در سخن ملاصدرا را هم «سبق قلم» [شتاب‌زدگی] می‌شمارد. به گفته وی، غیربسته از قبیل قضایای مفروضه است. در این دست از قضایا، قید یا به تعبیر دیگر شرط در ناحیه موضوع آن‌ها وجود دارد و متمم موضوع می‌شود، اما این شرط سبب نمی‌شود غیربسته‌ها به شرطیه مبدل گردند، بلکه آن‌ها همچنان حمله باقی می‌مانند (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۴، ص ۲۵۹-۲۶۰).

پس درباره قضیه غیربسته سه برداشت وجود دارد: ۱. قضیه غیربسته، حمله‌ای در قوه شرطیه است؛ ۲. قضیه غیربسته، نه حمله است و نه شرطیه، بلکه نوع سوم از قضیه شناخته می‌شود؛ ۳. غیربسته، نوعی از حمله است؛ با این ویژگی که موضوعش مقید و مشروط است. هرچند مشروطه متعارف هم نیست.

البته تعبیر خود صدرالمتهلین، «حملیات غیربسته» است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳)؛ به‌ویژه اینکه او بی‌درنگ پس از آنکه لایته را با شرطیه مساوق می‌شمارد، ارجاع غیربسته به شرطیه را انکار می‌کند و می‌گوید: «لکن [قضایای غیربسته] به شرطیات راجع نیستند» (همان، ص ۳۱۴). ایشان سپس در ادامه توضیح می‌دهد که در غیربسته با شرط و فرض، بر موضوع حکم می‌شود، اما این تقدیر و فرض، متمم موضوع است (همان، ص ۳۱۳-۳۱۴)؛ یعنی بر موضوع قضیه غیربسته، به‌تنهایی نمی‌توان حکم داد، مگر متممی به آن افزوده شود و آن متمم چیزی نیست جز فرض و تقدیر؛ گویی اگر موضوع وجود می‌داشت، حکم فلان بر آن صادق بود. پس غیربسته شرطیه نیست؛ زیرا شرطیه نسبت دو قضیه به یکدیگر است؛ برخلاف غیربسته که نسبت محمول به موضوع است.

پس برداشت اول منافی و مغایر برداشت سوم نیست؛ چراکه در هر دو برداشت، پذیرفته شده که قضیه غیربسته، حمله است. اما برداشت دوم پذیرفتنی نیست؛ زیرا به‌باور بسیاری از

منطق دانان مسلمان، قسم سوم قضیه که در عرضِ حملیه و شرطیه باشد، پذیرفته نیست. با توجه به اینکه: ۱. طبق همه تعاریف، موضوع قضیه غیربتیه تحقق ندارد و باید برای آن افرادی فرض شود؛ ۲. فرد فرضی، هم برای ممتنع قابل تصور است و هم برای معدوم خارجی، پس قضیه غیربتیه، «قضیه‌ای است حملی که موضوعش امر ممتنع یا ممکن معدوم است و به شرط وجود افراد موضوع حکم جاری می‌شود».

۶. مقسم بتیه و غیربتیه

در سخنان اندیشمندان، گاهی مقسم تقسیم قضیه به بتیه و غیربتیه، حمل (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۱۴۴)، گاهی حمل شایع (همو، ۱۴۲۲، ص ۱۰۲)، گاهی هلیه (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۹۴) و گاهی قضیه حقیقیه (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۹۷؛ مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۶۶) قرار داده شده است.

باید توجه داشت که: اولاً، میان مقسم دانستن «حمل» و «حمل شایع» تعارضی نیست؛ زیرا هرگاه حمل بدون قید و به صورت مطلق به کار رود، مقصود از آن حمل شایع است و برای اراده حمل غیرشایع، باید قید «ذاتی اولی» را به آن بیفزایند. به سخن دیگر، معنای متبادر از حمل، حمل شایع است؛ ثانیاً، می‌توان گفت گرچه در سخنان بعضی، حمل یا حمل شایع به بتیه و غیربتیه تقسیم شده است، اما می‌توان ادعا کرد که «قضیه حملیه» به اعتبار حملش، به این دو قسم تقسیم می‌شود؛ یعنی مقسم این تقسیم را «قضیه حملیه» بدانیم. تعبیر «حملیات غیربتیه» نیز که صدرالمآلهین به کار می‌برد، به این امر گواهی می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۲). اما ظاهراً نتوان پذیرفت که هر قضیه حملیه‌ای به بتیه و لابتیه تقسیم شود؛ برای نمونه، قضیه شخصیه یا طبیعیه را - هرچند حملیه‌اند - نمی‌توان به این دو قسم تقسیم کرد. پس باید قسم خاصی از حملیه، مقسم این تقسیم باشد. از این روست که برخی، «قضیه حقیقیه» را مقسم دانسته‌اند.

صدق حکم در قضیه حقیقیه به وجود بالفعل افراد موضوع آن بستگی ندارد، بلکه افراد موضوع ممکن است بالفعل موجود باشند یا در آینده محقق شوند و یا اصلاً مقدر و مفروض

باشند، اما اگر فرض شود که افراد موضوع در خارج موجود شوند، حکم آن قضیه بر آنها حمل می‌شود (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱).

وقتی مقسم این تقسیم، قضیه حقیقه شد، قضیه بتیه، قضیه حقیقه‌ای خواهد بود که در آن بر امر محقق، و قضیه غیربتیه، قضیه حقیقه‌ای که در آن بر امر معدوم و ممتنع حکم شده است. با پذیرش این ادعا که مقسم بتیه و غیربتیه، «قضیه حقیقه» است، به کارگیری تعبیر «قضیه بتیه و قضیه غیربتیه» به جای «حقیقه بتیه و حقیقه غیربتیه» نادرست نیست، اما دقیق هم نیست؛ زیرا قضیه اعم از حقیقه است و به کارگیری اعم به جای اخص، دقیق نیست.

۷. عقدالوضع در قضایای غیربتیه

گفتیم که قضیه غیربتیه همچون قضیه بتیه، از قضایای حقیقه است و قضیه حقیقه از محصورات است. براساس دیدگاه مشهور منطق دانان گفته می‌شود که در محصورات دو عقد در کار است: یکی، عقدالوضع و دیگری، عقدالحمل. مراد از عقدالوضع، اتصاف افراد و مصادیق موضوع به وصف عنوانی موضوع است و مراد از عقدالحمل نیز اتصاف افراد موضوع به وصف محمول است (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۳۴)؛ برای نمونه، وقتی می‌گوییم «کل انسان کذا» اولاً، پذیرفته‌ایم که افرادی هستند که وصف انسان بر آنها صادق است [=عقدالوضع]؛ ثانیاً، این افراد به محمول هم متصف می‌شوند [=عقدالحمل].

با توجه به تعریف عقدالوضع، ممکن است این اشکال رخ نماید که چون موضوع قضایای غیربتیه، امر ممتنع یا معدوم است، پس نمی‌توان برای آنها عقدالوضعی قائل شد. اما برای قضایای غیربتیه نیز عقدالوضع قائل شده‌اند؛ بدین گونه که هر چند موضوع در قضیه غیربتیه معدوم، بلکه ممتنع است، مانند شریک‌الباری؛ اما مفهومی از این امر معدوم و ممتنع، در ذهن داریم و با حکم به محال بودن آن، می‌خواهیم بگوییم چیزهایی که در فرض عقل، مصادیق و فرد این مفهوم هستند، در خارج ممکن نیست که موجود شوند. این مصادیق فرضی متصف به عنوان موضوع می‌شوند. پس برای قضیه غیربتیه هم عقدالوضعی وجود دارد.

اگر قضایای غیربتیه را فاقد عقدالوضع بدانیم، لازمه‌اش این می‌شود که حکم در قضایای غیربتیه را باید بر خود مفهوم موضوع جاری بدانیم و این لازمه، امری نادرست است؛ زیرا مثلاً مفهوم شریک‌الباری محال نیست، و گرنه در ذهن شکل نمی‌گرفت. پس باید حکم استحاله بر مصادیق فرضی شریک‌الباری بار شود.

۸. دیدگاه دیگری از صدرالمتألهین درباره ملاک قضیه غیربتیه

آنچه از سخنانی که تاکنون درباره قضیه غیربتیه گفته شد، این تصور را پیش می‌آورد که گستره قضیه غیربتیه به امور ممتنع یا اشیای معدوم محدود می‌شود، اما صدرالدین شیرازی سخنی دارد که تعمیم این گستره و شمول قضیه غیربتیه به قضایایی با موضوع واجب‌الوجود را هم در پی می‌آورد. به گفته وی، درباره «واجب بالذات» هم می‌توان قضیه غیربتیه ساخت؛ برای نمونه، آن‌گاه که گفته می‌شود: «تشخص واجب‌الوجود عین ذات اوست»، این حکم ظاهراً بر مفهوم واجب‌الوجود، اما در واقع بر مابازای آن حمل می‌شود. به بیان روشن‌تر، این حکم متوجه حقیقت خارجی واجب‌الوجود است که در ذهن متمثل نمی‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳).

اکنون با توجه به این تعمیم، پرسش این است که ملاک غیربتیه بودن قضیه چیست؟ به سخن دیگر، قضایای با موضوع واجب‌الوجود قضایایی هستند که موضوع‌شان طبیعتی در ذهن ندارد تا حکم بر آن طبیعت بار شود و سپس از طبیعت به افراد سرایت کند. در چنین موقعیتی باید طبیعتی را فرض گرفت تا موضوع حکم قرار داده شود و در مرتبه بعد، حکم از طبیعت مفروضه به فرد سرایت کند. اینجاست که قضیه غیربتیه شکل می‌گیرد. اما باید توجه داشت که این تعمیم با آنچه از قضیه غیربتیه در زبان فیلسوفان شهرت دارد، سازگار نیست. بنابراین، باید این تعمیم را نگاهی دیگر به قضیه غیربتیه و تفسیری جدید از آن دانست.

ملاهادی سبزواری بر این تعمیم ملاصدرا اشکال گرفته که اگر ملاک غیربتیه بودن قضایا درباره واجب‌الوجود، استحاله حصول حقیقت واجب در ذهن باشد، پس باید قضایای درباره

موجودات امکانی هم غیربته باشند؛ زیرا حصول وجودات امکانی هم در ذهن محال است، وگرنه انقلاب لازم می‌آید. سپس خود به این اشکال پاسخ داده است که اگرچه هم حقیقت واجب و هم وجودات امکانی در ذهن حاصل نمی‌شوند، اما ممکنات دارای ماهیتی هستند که در نشئه خارج و ذهن محفوظ است، برخلاف واجب‌الوجود که ماهیتی ندارد تا در ذهن حاصل شود. پس مفاهیمی مانند واجب‌الوجود و وجود صرف، عناوینی هستند برای ملاحظه ذات واجب (سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۴).

برخی از معاصران براساس نشانه‌های موجود در گفتار صدرالدین شیرازی، تعمیمی بیشتر را در غیربته مدعی شده، آن را شامل همه قضایای حقیقه دانسته‌اند؛ خواه موضوع آن قضایا ممتنع باشد، خواه واجب‌الوجود و خواه ممکن (حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۷). شواهدی که ایشان از سخنان صدرالمألهین در تأیید این ادعا آورده، عبارت‌اند از:

۱. صدرالدین شیرازی قضیه حقیقه را چنین معنا می‌کند: «هر چیزی که اگر موجود شود و متصف به عنوان فلان گردد، به گونه‌ای است که اگر موجود شود، آنگاه محمول فلان بر او صادق می‌آید» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۷۰). این توصیف بر قضیه غیربته هم صادق است (حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۸).

۲. صدرالدین شیرازی در جایی دیگر گفته است: «این قضایا [ی درباره امور ممتنع] و مانند آن‌ها، حمله‌های غیربته‌اند». در این قضایا بر موضوعی حکم می‌شود که وجودش، فرض گرفته شده است؛ زیرا موضوع یا اصلاً طبیعت متحصلی ندارد، مانند امور ممتنع و یا آنکه طبیعتش به ذهن نمی‌آید، مانند حقیقت واجب‌الوجود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳). مراد ایشان از «مانند آن‌ها» در جمله بالا، حمله‌هایی با موضوع واجب‌الوجود و ممکن هستند؛ زیرا ادعای وی، درباره ممکن هم جاری است؛ زیرا طبیعت که موضوع قضیه حقیقه است، ممکن نیست در همه افراد نامتناهی خود به یک‌باره در ذهن یا در خارج تحصیل یابد (حائری یزدی، ۱۳۸۴، پاورقی ص ۴۲۰-۴۲۱). پس تحلیل ملاصدرا حمله‌های ممکن را هم دربرمی‌گیرد.

اما این تفسیر و برداشت از گفتار ملاصدرا درست به نظر نمی آید؛ زیرا: اولاً، از اینکه تعریف قضیه حقیقه منقول از صدرالمتألهین بر غیربتیه هم صادق باشد، نمی توان نتیجه گرفت که همه حقیقه‌ها غیربتیه هستند، بلکه فقط می توان گفت همه غیربتیه‌ها حقیقه‌اند و میان این دو فهم، فاصله بسیار است؛ چون اگر قضیه حقیقه اعم از غیربتیه باشد، تعریف عام، شامل خاص می شود، ولی این نتیجه درست نیست که همه مصادیق عام همان خاص‌اند؛ ثانیاً، این سخن که «مراد صدرالدین شیرازی از «مانند آن‌ها»، حمله‌های درباره واجب و ممکنات باشد»، سخن درستی نیست؛ زیرا صدرالدین شیرازی خود در ادامه چنین گفته است: غیربتیه‌ها یا موضوعشان طبیعت محصلی ندارد یا طبیعتی در ذهن ندارند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۴)؛ درحالی که امور ممکن، هم طبیعت محصل دارند و هم طبیعتشان در ذهن تحقق دارد.

۹. اقسام قضیه غیربتیه

برخی از اندیشمندان، قضیه غیربتیه را قضیه مفروضه دانسته و از این رو آن را به مفروض الموضوع، مفروض المحمول و مفروض الطرفین تقسیم کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۴، ص ۵۴۳-۵۴۴). مراد از مفروض الموضوع آن قضیه غیربتیه‌ای است که تنها موضوعش امر معدومی است، مانند شریک الباری کذا. مفروض المحمول که تنها محمولش عدمی است، مانند «زید معدوم است» و مفروض الطرفین هم موضوع و هم محمولش عدمی هستند، مانند «اجتماع نقیضین محال است» (همان).

اما بر این تقسیم می توان اشکال کرد که:

اولاً، اگر به ملاک تقسیم قضیه به بتیه و غیربتیه دقت کنیم، می یابیم که این تقسیم به لحاظ ممکن یا ممتنع بودن افراد موضوع بوده، پس دیگر پای محمول یا طرفین قضیه را به میان کشیدن، نوعی خروج از محط تقسیم خواهد بود؛ ثانیاً، چگونه ممکن است قضیه‌ای مفروض الموضوع باشد، یعنی فقط موضوعش امری

ممتنع یا معدوم و محمولش امری موجود باشد؟ همچنین چگونه ممکن است قضیه‌ای مفروض‌المحمول باشد، یعنی موضوعش امری وجودی و محمولش امری عدمی باشد، مانند «زید معدوم است»؟ اگر موضوع در قضیه، موجود است، دیگر نمی‌توان «معدوم» را به‌عنوان محمول بر آن حمل کرد. اگر موضوع هم معدوم است، پس دیگر نمی‌توان این قضیه را مفروض‌المحمول دانست، بلکه باید آن را «مفروض‌الطرفین» بدانیم.

۱۰. قاعده فرعیت و قضایای غیربته

در قضیه غیربته، قاعده فرعیت جاری نمی‌شود؛ زیرا قاعده فرعیت می‌گوید «ثبوت چیزی [= محمولی] برای چیزی [= موضوعی] متفرع بر آن است که مثبت‌له [= موضوع] وجود داشته باشد»؛ در حالی که موضوع قضیه غیربته، امر غیرموجودی است. همان‌گونه که قاعده فرعیت را در هلیات بسیطه هم جاری نمی‌دانند. اما عدم جریان قاعده فرعیت در غیربته‌ها و یا در هلیات بسیطه، لزوماً به معنای استثنا قائل شدن در قاعده فرعیت نیست تا کسی بگوید چگونه یک قاعده عقلی استثنا برداشته است؛ زیرا قائلین به عدم جریان قاعده فرعیت در موارد یادشده، مفاد قاعده را بدان‌گونه تفسیر می‌کنند که این قضایا مورد و محل جریان این قاعده نیستند.

ولی با توجه به سخنان پیشین و اینکه فرض محال، محال نیست، می‌توان گفت قاعده فرعیت به نحوی در قضایای غیربته نیز جاری است. بدین بیان که برای اشیا معدوم و یا ممتنع هم می‌توان فرض وجود کرد. آنگاه که فرض عقلی به یاری آمد و به موضوع قضیه غیربته فرد و مصداق بخشید، دیگر جریان قاعده فرعیت بی‌اشکال خواهد شد؛ زیرا فرد فرضی: اولاً، تحقق دارد؛ ثانیاً، وصف محمول را می‌پذیرد.

مشابه توجیه ارائه شده درباره جریان قاعده فرعیت در قضایای غیربته را برخی‌ها در مواردی مانند پاسخ‌گویی به بعضی از اشکالات وجود ذهنی انجام داده‌اند. در بحث وجود ذهنی در کتاب‌های فلسفی این اشکال مطرح شده که اگر وجود ذهنی با استناد به صدق قضایایی، مانند «شریک باری ممتنع است»، اثبات شود، طبق قاعده فرعیت لازم می‌آید که

شریک باری موجود باشد؛ درحالی که شریک باری، ممتنع و ضروری‌العدم است. پس یا باید این قاعده استثنا بخورد که در قواعد عقلی استثنا نیست یا آنکه باید شریک باری موجود باشد؛ درحالی که ضروری‌العدم است. پاسخ برخی‌ها به این اشکال آن است که برای شریک باری، وجود، فرض می‌شود، نه اینکه واقعاً موضوع موجود شود؛ و با فرض وجود برای موضوع، مشکل از میان می‌رود (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۳۷-۳۸).

۱۱. چگونگی صدق قضیه غیربتیه

با توجه به معدوم یا ممتنع بودن موضوع قضیه غیربتیه، مسئله دیگری که رخ می‌نماید، چگونگی کشف صدق این گونه قضایاست. باید پرسید که مطابق این گونه قضایا چیست تا براساس نظریه مطابقت در صدق، صدق این قضایا احراز شود.

قضیه غیربتیه از قضایای نفس‌الامری شمرده می‌شود. قضایای غیربتیه، همان گونه که گذشت، مطابقی در خارج و یا در ذهن ندارند. در نتیجه، عقل ناگزیر می‌شود که برای موضوع آن‌ها، مطابق، ثبوت و تحقق در فضای ذهن اعتبار کند و قضیه را با آن مطابق فرضی تطبیق دهد و در صورت مطابقت با آن، این قضایا را صادق بداند (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۱۴-۱۵).

شهید مطهری به دلیل شمول قضیه حقیقه - و به دنبال آن قضیه غیربتیه - بر افراد مقدره‌الوجود و دشواری کشف حقیقت آن‌ها، نظریه مطابقت را توسعه می‌دهد. بدین معنا که ذهن قادر است واقع یا همان وجود را در مراتب گوناگون تحلیل کند و مطابق با تحلیل خود، حکم صادر کند. این گستره وسیع دارای مراتب که حاصل گشودن پنجره عقل به جهان وجود است، زیر مفهوم «نفس‌الامر» گرد می‌آید تا همه افراد مقدره‌الوجود و یا ناشی از تحلیل را دربر بگیرد (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۶۲۱-۶۲۶). ایشان در این ادعا از علامه طباطبایی تأثیر پذیرفته است. علامه طباطبایی با نگاه هستی‌شناختی، گستره هستی را در سه مرتبه ترسیم می‌کند: مرتبه نخست، اصل وجود؛ مرتبه دوم، ماهیاتی که ذهن از حدود وجود به دست می‌آورد؛ مرتبه سوم، گستره مفاهیمی که ذهن به تبع وجود یا ماهیت اعتبار می‌کند. مفاهیمی

همانند عدم، ماهیت، قوه و فعل از این گونه هستند. او مرتبه سوم را نفس الأمر می خواند (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۱۴-۱۵).

آیت الله مصباح یزدی نیز نفس الأمر گزاره‌ها را ظرف ثبوت عقلی محکیات آنها می داند که ذهن به تناسب گزاره‌ها، ظرف ثبوت خاصی را شناسایی می کند. این ظرف گاهی ذهن، گاهی خارج از ذهن و گاهی در نسبت با ذهن و گاهی خود ذهن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۴۱).
وقتی قضایای غیربیتیه دارای مطابق شدند، مشکل احراز صدق آنها نیز حل می شود؛ زیرا صدق قضیه به معنای مطابقت قضیه با مطابق آن است. وقتی قضیه‌ای مطابق داشت، احراز مطابقت آن با مطابقش هیچ مشکلی نخواهد داشت.

نتیجه

تقسیم قضایا به بیتیه و غیربیتیه، حاصل تأملات فلسفی است. از این رو، این تقسیم در آثار منطقی یا مطرح نشده و یا اگر مطرح شده، متأثر از تأملات فیلسوفان است. وجود گزاره‌هایی که موضوع آنها موجود نیست، بلکه گاهی ممتنع است، مشکلات فلسفی را به دنبال داشت؛ برای نمونه، این مسئله بسیار قدیمی در فلسفه که «از معدوم مطلق نمی توان خبر داد»، با مشکلی جدی روبه‌رو بود و فیلسوفان با ترندهایی به پاسخ آن می پرداختند، اما اندک‌اندک کندوکاو درباره قضایای مشابه «اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است» یا «از معدوم مطلق نمی توان خبر داد»، سبب شد تا مسائل جدی‌تر و جدیدی مطرح شود، مانند این مسئله که «اساساً این قضایا از چه واقعیتی خبر می دهند؟»، «حمل در آنها چگونه توجیه می شود؟»، «صدق آنها در مطابقت با چه واقعیتی احراز می شود؟» و «آیا این گونه قضایا را باید حملی دانست یا شرطی؟»، اینها جزء مسائلی بودند که ذهن برخی فیلسوفان بدانها مشغول گشت.

گرچه رگه‌هایی از این پرسش‌ها در سخنان پیشینیان نیز به چشم می خورد، اما پاسخ قاطع بدان‌ها به دلیل دشواری مسئله به تأخیر افتاده است. جعل عنوان «غیربیتیه» در این راستاست، تا فیلسوفان بتوانند با این عنوان به این گونه از گزاره‌ها اشاره و احکام آن را بررسی کنند. با ورود

به این مسائل و پاسخ‌گویی بدان‌ها، افق‌های جدیدی، هم در فلسفه و هم در معرفت‌شناسی و نیز در منطق باز شد که در این مقاله به برخی از این افق‌ها پرداختیم، ولی این بدان معنا نیست که پرونده این قسم از قضایا به رأی نهایی رسیده و دیگر سخنی برای ارائه باقی نمانده است. باید چشم به پژوهش‌های تازه‌تر دوخت تا شاید مطالب نو و بدیعی درباره این دست از قضایا برای منطق‌دانان، معرفت‌شناسان و فیلسوفان کشف شود.



منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *الشفاء: الالهيات، مقدمه: ابراهيم مدكور*، قم، منشورات مكتبة آية الله المرعشي.
۲. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاييس اللغة*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامي.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۵، *رحیق مختوم؛ شرح حکمت متعالیه*، تنظیم و تدوین حمید پارسا، قم، مرکز نشر اسراء.
۴. حائری یزدی، مهدی، ۱۳۸۰، *التعليقات لجامع الحكمتين على تحفة الحكيم*، تحقيق مصطفى محقق داماد، قم، بی نا.
۵. —، ۱۳۸۴، *كاوش های عقل نظری*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۶. —، ۱۳۸۵، *مرم هستی: تحلیلی از مبادی هستی شناسی تطبیقی*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۷. سبزواری، ملاهادی، ۱۳۸۴، *شرح المنظومة*، تصحيح حسن حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب.
۸. —، ۱۹۸۱، «تعلیقات»، در: *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، اثر صدرالدین شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۲، *سه رساله فلسفی*، تصحيح و تعليقه سيد جلال الدين آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۰. —، ۱۹۸۱، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۶ق، *نهاية الحكمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين.
۱۲. —، ۱۴۲۲ق، *بداية الحكمة*، تصحيح و تعليقه عباسعلی زارعی سبزواری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. فارابی، ابونصر محمد بن محمد، ۱۴۰۸-۱۴۱۰ق، *المنطقيات للفارابي*، تحقيق و مقدمه محمدتقی دانش پزوه، زیر نظر سيد محمود مرعشی، قم، منشورات مكتبة آية الله المرعشي.
۱۴. فخررازی، محمد بن عمر، ۱۳۸۱، *منطق الماخص*، مقدمه، تصحيح و تعليقه احد فرامرز قراملكی و آدينه اصغری نژاد، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۹۸۰، *كتاب العين*، تحقيق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، بغداد، دار الرشید.
۱۶. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، ۱۲۹۴ق، *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، قم، کتبی نجفی.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *مشکات: آموزش فلسفه*، ج ۱، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا.

۱۹. میرداماد، محمدباقر بن محمد، ۱۳۸۵، «الافق المبین»، در: مجموعه مصنفات میرداماد، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۰. نراقی، ملامهدی بن ابی ذر، ۱۳۸۰، شرح الالهیات من کتاب الشفاء، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی.
۲۱. نوری، ملاعلی بن جمشید، ۱۹۸۱، «تعلیقات»، در: الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، اثر صدرالدین شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

